



تاریخ وصول: ۸۵/۸/۲۰

تاریخ تأیید: ۸۵/۱۱/۱

فرجام زال

محمدجعفر یاحقی* / محمد رضا براتی**

او در حماسه نیز حضور گسترده‌ای دارد و ما از آغاز تا پایان دوره حماسی شاهد حضورش هستیم. همچنین، به گونه‌ای مبهم زندگی‌اش در بخش تاریخی نیز ادامه می‌یابد. او در زمره پهلوانان و در بسیاری از رویدادهای شاهنامه، نقش مشاور و رایزنی شایسته و راهنمایی خردورز و مشفق دارد و، در حقیقت، تجسم و نمود افسانه‌ای سیمرغ در چهره انسانی است.

با آغاز پادشاهی کیقباد، نقش زال و خرد او در حماسه شایان توجه است. در دوران کاووس، کیخسرو و لهراسب هر حادثه و خطری که پیش می‌آید زال به یاری ایرانیان می‌شتابد و آنان را هدایت می‌کند و تعادل بخش نیروی سیاسی و مادی جامعه است.

هنگامی که کاووس رهنمودهای زال را ناشنیده می‌گیرد و به مازندران لشکر می‌کشد، شکست خورده و گرفتار می‌گردد. آنگاه که کیخسرو به مرگ و کناره‌گیری از پادشاهی می‌اندیشد، بزرگان و سرافرازان ایران زمین چاره کار را از زال جویا می‌شوند و تنها اوست که بزرگان پریشان خاطر را به آرامش فرا می‌خواند.

چکیده: زال در مقایسه با دیگر چهره‌های پهلوان منظومه‌های حماسی ملی، شخصیتی متفاوت و در دوره‌های مختلف اساطیری، حماسی و تاریخی حضور دارد. پایان زندگی تمامی قهرمانان در حماسه ملی به نحوی بر ما آشکار است ولی دستان سام از آن پهلوانانی است که پایان او، چون تولدش، استثنایی است. اگر چه فرجامش در متون تاریخی آشکار است ولی در منظومه‌های حماسی در هاله‌ای از ابهام فرو رفته و بر ما ناپیداست. در این نوشتار به بررسی این موضوع می‌پردازیم.

کلیدواژه: تاریخ اساطیری ایران، شاهنامه، زال، حماسه، بهمن.

مقدمه

زال یا «دستان» از چهره‌های شگفت‌انگیز و متفاوت در حماسه ملی ایران است. زندگی‌اش با هویتی اسطوره‌ای آغاز می‌شود؛ چنانکه نوشته‌اند:

این پسر را زال گفتند و شگفت بود: روسیاه و موی سپید و آنکه تربیت وی سیمرغ کردی، بی‌شیر پرورده شد (همدانی، ۱۳۷۵: ۱۰۹).

*استاد دانشگاه فردوسی مشهد.

**عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد.

پس از آنکه کیخسرو لهراسب را به جانشینی خود برمی‌گزیند، دستان برآشفته می‌شود و آن را خلاف دین و آیین می‌شمارد؛ ولی سرانجام این امر را می‌پذیرد. در تولد رستم و، همچنین، در رزم رستم و اسفندیار، او از بیم کشته شدن رستم و فروپاشی خاندان نریمان، دست به دامن سیمرخ می‌شود و با تدبیر او تولد رستم و، همچنین، پیروزی او را بر اسفندیار چاره‌گری می‌کند.

سرانجام زال در آثار تاریخی

تولد، پرورش و بالیدن و، به طور کلی، دوران زندگی زال امری روشن و آشکار است. آنچه در هاله‌ای از ابهام فرورفته، مرگ و فرجام اوست.

چنانکه می‌دانیم نام زال و رستم در *اوستا* و دیگر متون دینی نیامده است. تنها جایی که در متون پهلوی از آن دو سخن رفته، *بندهشن* است. حتی در *مآخذ* دیگر پهلوی، که شامل روایات مذهبی است، نامی از آنان دیده نمی‌شود. در *بندهشن* (ص ۱۵۱) از شش فرزند سام نام برده شده و درباره زال آمده است:

یکی از ایشان را نام‌دستان (که منظور همان زال است) بود. از ایشان او را فرازتر داشت و پادشاهی سکایان و ناحیت نیمروز را بدو داد. کدخدایی ابرشهر را او شکوه بخشید.

پایان زال در آثار تاریخی و حماسی با اختلاف نقل شده است. با توجه بدانچه از اغلب کتب تاریخی برمی‌آید، زال در غارت و چپاول سرزمین سیستان به دست بهمن کشته شده است. *دینوری* (ص ۵۱) نوشته است:

بهمن به سیستان رفت و به هر یک از فرزندان و افراد خاندان رستم که دست یافت، آنان را کشت و شهر را خراب کرد.

برخی از مورخان آشکارتر موضوع را بیان کرده‌اند. طبری (۴۸۲۲) می‌گوید:

او (بهمن) به خونخواهی پدر به سیستان رفت و رستم و پدرش دستان و برادرش زواره و پسرش فرامرز را بکشت.

ابن‌اثیر (۲۷۸۱) نیز به همین موضوع اشاره دارد:

و سار الی سجستان طالباً بثار ابیه، فقتل رستم و اباه

دستان و ابنه فرامرز.

چنانکه از گفته طبری و ابن‌اثیر برمی‌آید، این دو حتی کشته شدن رستم را به دست بهمن می‌دانند.

در *تاریخ بلعمی* (۳۶۷۲)، «استوریا» مادر بهمن است که او را تحریک می‌کند و از او می‌خواهد که به سرزمین سیستان برود و خون پدر خویش اسفندیار را از رستم، پسرستان، طلب کند، تا جایی که رستم نیز به دست بهمن کشته می‌شود.

[بهمن خواسته] مادر خویش را اجابت کرد و لشکر کشید به سیستان و خون پدر خویش اسفندیار را از رستم دستان طلب کرد. رستم با وی حرب کرد. رستم را بکشت و برادر رستم، زواره را بکشت و پدر رستم، دستان هنوز زنده بود، او را نیز بکشت.

مسعودی (۳۳۰/۱) نیز از کشته شدن رستم و زال به دست بهمن و تحریک او به وسیله مادرش خبر می‌دهد: بهمن بن اسفندیار بن یستاسف بن بهراسف وکان له حروب کثیره مع رستم صاحب سجستان الی ان قتل رستم و والده دستان، و قیل: انّ امّ بهمن کانت من بنی اسرائیل من ولد طالوت الملک.

همچنین، ابن‌البخاری (ص ۵۲) نوشته است:

و برفت سیستان بغارتید و شهر رستم بکند و خراب کرد به کینه آنچه با پدرش کرده بودند و پدرش و برادرش را بکشت. گردیزی در *زین‌الاکهار* (ص ۵۲) به کشتن مردم سیستان و غارت و ویران کردن خانه‌های مردم توسط بهمن اشاره می‌کند:

و بسیار مردم را از سیستان بکشت و خانه‌های ایشان ویران کرد و خزینه‌های رستم و زال که اندر هزار سال نهاده‌اند برداشت.

در *بندهشن* (ص ۱۴۰) نیز نقل شده است:

چون شاهی به بهمن اسفندیاران رسید، (ایران شهر) ویران شد. ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند. ایشان همای، دخت بهمن را به شاهی نشانندی.

اما برخی آثار تاریخی از به بند کشیده شدن زال و، سرانجام، رهایی او سخن رانده‌اند. چنانکه *ثعالبی* (ص ۲۲۵)

نقل می‌کند:

... خواست زال را بکشد ولی پشوتن حق بزرگداشت زال را یادآوری کرد و گفت او را گناهی نیست ... بهمن سخن او را پذیرفت و به یاد خدمت‌های زال افتاد و از او درگذشت و فرمان داد که او را به خانه‌اش برگردانند و اندکی از دارایی‌اش را به او باز دهند.

چه بسا ثعالبی بر این باور است که زال به دست بهمن کشته شده است ولی این امر را از زبان دیگران نقل می‌کند و در ادامه می‌افزاید:

مسعودی مروزی در مثنوی فارسی‌اش آورده است که بهمن زال را کشت و هیچ یک از کسانش را زنده نگذاشت (همان‌جا).

در حبیب‌السیر (۲۰۴/۱) نیز از اسارت و سپس رهایی او سخن رفته است:

... ولد رستم به قتل رسید و پدر پیرش اسیر شد و پس از چندگاهی از بهمن نوازش یافته، مطلق‌العنان گشت. و عاقبت زال در *مجم‌التواریخ* (ص ۵۳) اینگونه آمده است:

و زال را اسیر گرفت و خانه‌ای فرمود ساختن چون قفص از آهن و زال را در آنجا بازداشت و بر پیل همی گردانید با خود ... و بازگشت و سیستان و خانه‌دستان و رستم هم‌چنانکه اول بود باز فرمود کردن و زال را به خانه باز فرستاد.

مؤلف *مجم‌التواریخ و التقصص* در دو جای دیگر این اثر آورده که زال در عهد دارا از دنیا رفته است:

اندر عهد دارا: در این روزگار زال بمرد و در هیچ کتابی این نیافتم مگر در *بهمن‌نامه* آن نسخه که حکیم ایران شاه‌بن‌ابی‌الخیر نظم کرده است:

به ایام دارا بشورید حال برون شد زدیا جهان دیده زال (همو: ۹۲)

با توجه به بیان مؤلف *مجم‌التواریخ*، زال به دست بهمن گرفتار و سپس رها گشته و مرگ او در عهد دارا اتفاق افتاده است. البته چنانکه مؤلف تصریح می‌کند، این روایت از *بهمن‌نامه* نقل شده است و بر اساس بیان مؤلف و بررسی‌های انجام شده در هیچ اثر دیگری به

مرگ زال در عهد دارا اشاره نشده است و ملاک این اظهار نظر نیز بیت یاد شده است. البته نویسنده این مقاله، با توجه به جست‌وجویی که در چاپ *بهمن‌نامه* داشته چنین بیتی را نیافته است و به درستی آشکار نیست که مؤلف *مجم‌التواریخ* این بیت را از کدام نسخه نقل کرده است. در جایی دیگر آورده است:

زال در عهد دارای بن داراب بمرد وهم بستودان جلدانش باز آوردند (همو: ۴۶۳).

در *عجایب‌نامه* از گور زال و رستم در شهر سمنجور سخن به میان آمده است:

گور رستم و گور پدرش در شهر سمنجور است بر ساحل دریای هندوستان نهاده. و ایشان وصیت کردند که ایشان را در آنجا دفن کنند تا دشمن بر تن ایشان ظفر نیابد (همدانی: ۴۴۸).

مؤلف *مجم‌التواریخ* به نقل از *بهمن‌نامه* از مرگ زال در عهد دارا سخن می‌گوید و *بهمن‌نامه* یک اثر حماسی است. شاید بتوان گفت آثاری که از رهایی زال سخن گفته‌اند، برگرفته از آثار حماسی، از جمله *شاهنامه*‌اند و ناگفته پیداست که هدف مورخ نوشتن وقایع و حوادث تاریخی است. در حالی که، حماسه موضوع و هدف دیگری را دنبال می‌کند. اگرچه حماسه‌ها نیز بیان‌کننده تاریخ و فرهنگ یک ملت‌اند و، در حقیقت، اسطوره، حماسه و تاریخ از یک آبشخور سیراب می‌شوند اما وقایع تاریخی از زمانی که اتفاق می‌افتند تا زمانی که منجر به خلق حماسه می‌گردند، سالیان متمادی به طول می‌انجامد تا صیقل بخورند و آماده خلق شوند. بنابراین، بین تاریخ و حماسه، از چشم‌اندازی دیگر، نقطه افتراق وجود دارد.

در آثار تاریخی، دستان، همانند هزاران انسان دیگر چشم از جهان فرو می‌بندد، اما در حماسه موضوع به این سادگی نیست. گاهی اگر پهلوانی بمیرد، چه بسا، سرنوشت یک ملت و فرهنگ آن به گونه دیگری رقم می‌خورد. چنانکه با کشته شدن رستم و، همچنین، اسارت و گرفتاری زال و یا مرگ او در حماسه تحوّل شگرف روی می‌دهد و دوره پهلوانی در حماسه ملی این

سرزمین به اتمام می‌رسد.

فرجام زال در آثار حماسی

بنا به نقل فردوسی، زال افزون بر هزار سال زیسته و از او در *شاهنامه* تا شرح سلطنت بهمن سخن رفته و، سرانجام، در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رود. عمر او از همه پهلوانان دیگر بیشتر و از بی‌مرگان حماسه است. گویی بی‌مرگی‌اش ادامه دارد و از مرگش در *شاهنامه* نشانی نیست و شرح حالش در حدود صد و هشتاد و شش بیت بیان شده است؛ اما در *مجمل‌التواریخ*، و به‌ویژه *بهمن‌نامه*، بسیار گسترده نقل شده است. با توجه بدانچه در *مجمل‌التواریخ* در باب پادشاهی بهمن آمده است آشکار می‌شود که فردوسی در نقل روایات مربوط به بهمن، بسیاری از مطالب را حذف کرده و یا مآخذی که در دسترس داشته، داستان بهمن را خلاصه و مختصر آورده است. اما با مقایسه *بهمن‌نامه* با *مجمل‌التواریخ* روشن می‌شود که روایات قدیمی کامل و مدوتی در باب بهمن وجود داشته است (صفا: ۱۳۸۳: ۵۲۲). فردوسی، با توجه به بینش حماسی خود، آنچه را با روح و غرض *شاهنامه* منطبق یافته، بیان کرده است. به یقین، در منابع موجود، مرگ زال نیز مطرح بوده، اما ذکر چنین امری را لازم نمی‌دانسته و شاید هم به بیان مرگ زال تمایل نداشته است.

فرجام زال در *بهمن‌نامه* و *مجمل‌التواریخ* همانند پایان او در *شاهنامه* است. پیداست مؤلف *مجمل‌التواریخ* روایت خود را از *بهمن‌نامه* گرفته و در حماسه ملی، زال نباید بمیرد و نباید از مرگش سخن گفت. فردوسی نیز از بهمن کمتر سخن به میان می‌آورد. شاید از او دل خوشی ندارد و حاضر به شرح بیان سنگ‌دلیهای او نیست. بهمن ویران‌کننده سرزمین حماسه و نابودکننده حماسه‌سازان، به ویژه «پدر پهلوانی»، است.

از جهت دیگر، با توجه به اندیشه‌های زروانی که در *شاهنامه* مشاهده می‌شود و، همچنین، شباهتهایی که میان زال و زروان وجود دارد (مختاری، ۱۳۶۹: ۱۷۶-۱۷۳)، می‌توان گفت که زروان پیر در اثر جابه‌جایی اسطوره به شکل زال

درآمده است. او با موی سپید زاده شده و لقب زر دارد و تجسمی از ایزد زمان، یعنی زروان، است. بدین جهت در حماسه ملی ایران، رستم و زال به عنوان مظاهر زمینی ایزدان «وای» و «زروان» پایگاه خاصی دارند. زال پیر حتی از پسرش طولانی‌تر می‌زید و بر همین اساس، در باب مرگ او در *شاهنامه* سخنی نیست (سرکاراتی، ۱۳۵۵: ۱۸۳).

چنانکه می‌دانیم زال به کشور مهراب کابلی، که از تبار ضحاک بود، رفت و با اینکه می‌دانست آنان کیش دیگری دارند، دل به رودابه دختر مهراب بست و او را به زنی گرفت. این عمل منوچهر را عصبانی کرد و زال را برای محاکمه دینی به بارگاه خود فرا خواند. موبدان از او سؤال کردند. سؤالهای مطرح‌شده و، همچنین، پاسخهای زال، چنانکه از ابیات *شاهنامه* استنباط می‌شود، همه حکایت از اندیشه و باورهای زروانی دارد (*شاهنامه*: ۲۱۸۶-۲۲۳). سرای باقی و دارفانی همان زروان بی‌کرانه و کرانه‌مند است. روز و شب که همان روشنایی و تاریکی‌اند و هر دو زمان، روز و ماه و سال از تقسیمات زمان کرانه‌مندند با آن دو بازوی فلک (سپهر) که شادی و غم را تقسیم می‌کنند. سپهر نیک و سپهر بد؛ زمان برنده - خدای مرگ و بالاخره دیو آز. به‌طور کلی، ابیات حول محور زمان می‌چرخد (زهر، ۱۳۷۴: ۳۶۹). بر همین اساس، زال مغلوب زمان نمی‌شود بلکه زمان را درمی‌یابد. با دریافتن و ادراک آن هم‌سنگش می‌شود و، در نهایت، با آن یکی می‌گردد. تا حماسه هست او نیز با زمان یکی است. هنگامی که حماسه به پایان می‌رسد، دیگر نیازی به این همبستگی و یگانگی نیست؛ چرا که دیگر تاریخ است و نمی‌تواند موجودی زال را در خود سراغ کند (مختاری، ۱۳۶۹: ۲۷۵).

زال با موی سپید متولد می‌شود و سپیدی صورت مثالی الوهیتی جهان‌شمول و اسرارآمیز است، نشانه سپیدی دال بر وجود خداوند در تمامی هیئتهای آن تحت نامهای شرقی چون «بها گوات» و «برهما» یعنی خدای تناقض بی‌پایان است (گورین، ۱۳۷۰: ۲۰۰). موی سپید ضدپیری و زنده‌کننده مردگان و

شد. وقتی بهمین:

فرامرز را زنده بردار کرد
تن پیل وارش نگون سار کرد
از آن پس بفرمود شاه اردشیر
که کشتند او را به باران تیر

(همان: ۳۴۹)

پشوتن برادر اسفندیار و عمّ بهمین از این کار
سخت رنجور گشت. خطاب به بهمین گفت که تو این
تاج و تخت را مدیون رستم هستی نه گشتاسپ و
اسفندیار:

تو این تاج از او یافتی یادگار
نه از راه گشتاسپ و اسفندیار

(همان: ۳۵۰)

بهمین با شنیدن سخنان پشوتن از کاری که کرده پشیمان
شد و قصد کرد که بازگردد و افراد لشکر را از تاراج و
غارت بر حذر داشت. سپس:
بفرمود تا پای دستان زبند
گشادند و دادند بسیار پند

(همان: ۳۵۱)

دره‌رحال زال اسیر و گرفتار شد ولی، سرانجام، با
خواری رهایی یافت. این همان چیزی است که رستم در
مبارزه با اسفندیار شدیداً از آن برحذر بود و برای اینکه
تن به اسارت ندهد، با اینکه می‌دانست اگر اسفندیار به
دست او کشته شود بنیان خانواده‌اش ویران خواهد شد،
همه را به جان خرید و از آزادگی خویش و خاندانش
دفاع کرد. پس، اگرچه، زال به توصیه پشوتن آزاد
گردید، این رهایی واقعی نبود. درحقیقت، فردوسی
است که زال را از چنگ بهمین رهایی می‌بخشد و، بر
همین اساس، این آزادی را آزادگی نمی‌داند؛ چنانکه آن
را در ناله و سوز و گداز رودابه آشکار ساخته است:

که زارا دلیرا گوارستما
نیرۀ گونامور نیر ما
تو تا زنده بودی که آگاه بود

بخشنده زندگی جاودان است. این داروی بی‌مرگی، خدای
گیاهی و نیرومند به صفاتی موصوف است که زال نیز از آن
بهره‌مند است (بندهشن: ۱۴۷).

بنابر نقل شاهنامه، پس از آنکه بهمین برتخت شاهی
نشست در انجمنی با حضور بزرگان برای گرفتن انتقام
خون پدر و برادرانش از خاندان رستم، موضوع حمله به
زابلستان را مطرح کرد و برای توجیه عمل خود
نمونه‌هایی از اقدامات گذشتگان را یادآوری و وانمود
کرد که قبل از او فریدون، منوچهر، کیخسرو، اسفندیار و
فرامرز نیز دست به خونخواهی و انتقام زده‌اند و:

هرآن کس که او باشد از آب پاک
نیارد سر گوهر اندر مغاک

(شاهنامه، ۳۴۴/۶)

بزرگان و دیگر پهلوانان این امر را به او واگذار کردند
و خویش را بنده و مطیع وی دانستند. با شنیدن پاسخ
مثبت لشکر، او پشت گرم شد و آتش انتقام‌خواهی در
وجودش شعله‌ور گردید و، سرانجام، لشکرش را روانه
سیستان کرد. در آغاز به کنار هیرمند آمد و با فرستادن
رسولی خطاب به زال اعلام کرد که:

زدل کین دیرینه بیرون کنم
همه بوم زابل پر از خون کنم

(همان: ۳۴۵)

زال تلاش کرد با پیش کشیدن موضوع تقدیر
و سرنوشت و اینکه هیچ‌کس را از مرگ گزیری نیست و
همه مرگ را ایم پیر و جوان، موضوع کشته شدن
اسفندیار را توجیه کند. همچنین، کوشید با بیان تلاشها و
زحماتی که وی و نیاکانش در راه اعتلای ایران
کشیده‌اند، از وقوع جنگی ناخواسته جلوگیری کند ولی
کارگر نیفتاد. سرانجام، بهمین با لشکرش وارد سیستان
شد. زال و دیگر سرفرازان سیستان به استقبالش رفتند و
برای نشان دادن کهرتری خویش از اسب پیاده شدند، ولی
اثری نبخشید. ستیز میان بهمین و خاندان رستم آغاز
گردید و در جنگی سه روزه همه چیز به نفع بهمین تمام

که گشتاسپ اندرجهان شاه بود
کنون گنج تاراج ودستان اسیر
پسر زار گشته به پیکان تیر
میباد چشم کس این روزگار
زمین باد بی تخم اسفندیار

(همان: ۳۵۱)

و، بدین ترتیب، فرجام دوره پهلوانی فرجام زال نیز هست.

اما در بهمن‌نامه زمانی فکر انتقام به ذهن بهمن
خطور می‌کند که رستم در قبال زحماتی که برای
پرورش او متحمل شده است، توقع دسترنج دارد. در
اینجاست که خاطره مرگ پدر و برادران برایش زنده
می‌شود. او واکنشی از خود نشان نمی‌دهد. حتی جامه
پادشاهی خود را به رستم می‌بخشد و با دستان خویش
بر میان او کمر می‌بندد (ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۲۱).

حس انتقام‌جویی بهمن تا زمان مرگ رستم پنهان
می‌ماند تا اینکه جاماسب خبرکشته شدن رستم را به او
می‌دهد. بهمن زال را مسبب اصلی مرگ پدر خویش
می‌داند. بعد از شنیدن خبر مرگ رستم، یک هفته در
عزای او به سوگ می‌نشیند:

دگر روز بهمن به ماتم نشست
یکی هفته برسوگ رستم نشست

(همان: ۱۸۵)

سپس آماده لشکرکشی می‌شود. در شاهنامه در جنگی
سه روزه، همه چیز به سود بهمن تمام می‌شود؛ ولی در
بهمن‌نامه چنین نیست. ستیز میان بهمن و خاندان رستم
سالها به طول می‌انجامد. چنانکه وقتی جاماسب از او
می‌پرسد:

ز بهر چه مانی در این جایگاه
که رنجور گشتند جمله سپاه

(همان: ۳۱۷)

در پاسخ می‌گوید:

بدو گفتم بهر فرومایه زال
بباشم در این مرز پنجاه سال
خود از بهر زال است پیکار و جنگ

نخواهم شدن تا نیاید به جنگ

(همان)

سرانجام، این زال است که وقتی از آوارگی خسته
و درمانده می‌شود با ارسال نامه‌ای برای جاماسب،
مخفی‌گاه خود را آشکار می‌سازد. جاماسب بهمن را از
این امر آگاه می‌سازد و او را وادار می‌کند که سوگند یاد
کند که نه خودش او را خواهد کشت و نه کسی را وادار
به این کار خواهد کرد؛ و او به ناگزیر می‌پذیرد:

اگر زال خواهی کت آید به دست
یکی سخت پیمان بیایدت بست
که آن پیلتن را نریزی تو خون
نباشی کسی را به خون رهنمون
ز سوگند چون شاه چاره ندید
ز فرمان دانا گذاره ندید

(همان: ۳۱۸)

زال تسلیم می‌شود ولی با زبانی تند و نیش‌دار او را
نکوهش می‌کند و اندرز می‌دهد:

نه من پرورانیده بودم تو را
نه من مهربانی نمودم تو را
کنون از بزرگان وفا این بود
چنان نیکویی را جزا این بود؟

(همان: ۳۲۰)

اما بهمن تحمل شنیدن سخنان تند او را ندارد و
فرمان می‌دهد که در قفسی آهنین و تنگ زندانی‌اش
کنند و او سیزده سال در بند می‌ماند:

کنون سال سیزده شد بر تمام
که در بند ورنج است دستان سام

(همان: ۴۴۷)

۱. در کوشش‌نامه، که منظومه دیگری است از سراینده بهمن‌نامه، نام شاعر به جای «ایران‌شاه»، «ایران‌شان» ذکر شده است. در *مجموعه‌التواریخ و القصص* نیز از بهمن‌نامه و سراینده آن «ایران‌شان» یاد شده است؛ ولی ملک‌الشعراى بهار آن را نادرست دانسته و به جای آن «ایران‌شاه» آورده و گفته است: کلمه «ایران‌شان» بی‌سابقه، بل بی‌معنی است و شاید «ایران‌شاه» یا «ایران‌شهری» باشد، چه ناصر خسرو در کتاب *زادالمسافر* مکرر نامی از حکیم ایران‌شهری برده است. (برای توضیح بیشتر نک: ابن‌ابی‌الخیر، ایران‌شاه، کوشش‌نامه، به کوشش جلال متینی: ۲۵-۳۰).

اصلاً سیستانی وجود نداشته است:

روان کرد رود از لب هیرمند
سوی شهر تا پست کرد و بکند
وز آن پس بیفکند تخم و برست
همیشه چنان بود گفتمی درست
چنان شد که هر کس که در ره گذشت
همه ساله گفتمی بودست دشت

(*ایران شاه*، ۱۳۷۰: ۳۲۱)

آخرین ذکر حضور از زال که در *بهمن نامه* می بینیم، درخواست *بهمن* از زال و نوشتن نامه توسط او و ارسال آن به نزد *برزین آذر* است تا خود را تسلیم کند و نزد *بهمن* مقام و منزلت یابد؛ اما او در جواب نامه خطاب به *بهمن* می گوید که میان من و تو تنها شمشیر قضاوت خواهد کرد نه چیزی دیگر:

میان من و تو به جز تیغ هیچ
نباشد کنون رزم را کن بسیج
به خون فرامرز کاری کنم
که اندر جهان یادگاری کنم

(همو، ۴۸۰)

سرانجام، *برزین آذر* با *بهمن* صلح می کند و یکی از سپهسالاران او می گردد که ذکر آن گذشت. اما، همان گونه که قبلاً بیان شد، در نسخه موجود *بهمن نامه* که شرح زندگی و فرمانروایی *بهمن* در بیش از ده هزار بیت، به طور گسترده، آمده است، بیتی که نشان دهد زال در عهد دارا از دنیا رفته وجود ندارد. بر فرض که چنین بیتی وجود داشته باشد، وفات او در عهد دارا، یعنی پنجاه و هشت سال بعد از *بهمن* اتفاق افتاده است و این چند سال نسبت به عمر بیش از هزار سال و، به عبارت دیگر، نامیرایی او مشکلی را حل نمی کند؛ مگر اینکه بخواهیم توجیه کنیم که زال به دست *بهمن* کشته نشده و سرانجام خود به مرگ طبیعی در عهد دارا از دنیا رفته است. در هر حال، چه به دست *بهمن* کشته شده و چه به مرگ طبیعی در عهد دارا از دنیا رفته باشد، حماسه ملی مرگ زال را بر نمی تابد. پس نیکوتر آن

کینه *بهمن* به آسانی فرو نمی نشیند. سوگند یاد کرده که برود حتی دخمه نیاکان رستم را به آتش بکشد. پس از خوابی که می بیند، جاماسب او را از این کار بر حذر می دارد. به سراغ دخمه ها می رود ولی از خرابی آنها صرف نظر می کند. از آنجا خارج شده و به سمت سیستان حرکت می کند. سرانجام دستور تجدید بنای آن شهر را می دهد و زال و دیگر کسان او را، جز *برزین آذر* فرزند فرامرز، آزاد و شهر جدید را به آنان واگذار می کند. در پایان داستان نیز *برزین آذر* و *بهمن* با هم صلح می کنند و او یکی از سپهسالاران *بهمن* می شود. یادمان نرود که منظومه حماسی *بهمن نامه* جنبه های تاریخی اش بیشتر از جنبه های اسطوره ای آن است.

ذکر این نکته خالی از لطف نخواهد بود که در متن *شاهنامه* و *بهمن نامه* سخنی از نفرین زال بر *بهمن* نیست ولی در *داراب نامه* آمده است که:

زال دعای بد بر *بهمن* همی کرد و آن دعای بد در *بهمن*
اثر کرد و به سبب آن دعا، یک نیمه از روز بدیدی و یک
نیمه ندیدی (طرسوسی، ۱۳۵۶: ۱۵).

با توجه به نقل *شاهنامه*، بعد از آنکه *بهمن* زال را به بند می کشد تمامی اموال خاندان او را تصاحب و زاولستان را غارت می کند؛ ولی سخنی از خرابی سیستان به میان نمی آید:

زایوان دستان سام سوار
شتر بارها بر نهادند بار
ز دینار و ز گوهر نابسود
ز تخت وز گستردنی هر چه بود...
همه زابلستان به تاراج داد
مهان را همه بدره و تاج داد

(*شاهنامه*، ۳۴۷)

اما، بنا بر نقل *بهمن نامه*، او پس از به بند کشیدن زال، تمامی گنج و تاج و تخت وی را تصاحب کرد و کاخش را ویران ساخت. سیستان را نیز به آتش کشید و با استفاده از رود *هیرمند* در محل آن کشت و زرع کرد که گویی

نخست اندر آید به پروردگار
 دو پهلو بر آشفته از خشم بد
 نخستین از آن بد به زابل رسد

(شاهنامه، ۳۱۲/۶)

ولی رستم خود را تسلیم سرنوشت می‌کند تا اینکه همان‌گونه که زواره پیش‌بینی کرده بود، به زاوولستان بد می‌رسد.

اما چهرهٔ بهمن، به لحاظ دینی، عنصری شایسته و دوران پادشاهی‌اش درخورستایش اورمزد است. در یشتها از او به عنوان پادشاهی پارسا و دیندار یاد شده است. در فصل سوم کتاب پهلوی *زندبهن‌یشت* مندرج است که اهورامزدا درختی به زرتشت نشان داد و گفت: این درخت عبارت است از گیتی و هفت شاخهٔ فلزی که از آن سر زده عبارت است از هفت دورهٔ آیندهٔ جهان. شاخهٔ زرین آن اشاره است به عهد زرتشت و گشتاسپ، شاخهٔ سیمین آن اشاره است به عهد ارتخشترکی که وهومن سپندداتان خوانندش (یشت‌ها: ۲۸۴/۲).

همچنین، در *بندهشن* (۱۱۵) آمده است: دین دانش هر فرد و پناه اسپندارمذ است که همهٔ هستان، بودان و بوندگان از آن پیدا شوند. نخست بر بهمن آشکار شد که بهدین مزدیسنان دیو-دشمن قانون هر فرد برافکنندهٔ عصیان فرو نهندهٔ آشوب است.

در هر حال، زال، با توجه به متون تاریخی، در غارت و چپاول سرزمین سیستان همراه با سایر اعضای دیگر خانواده‌اش به دست بهمن کشته شد ولی در آثار حماسی همچنان زنده و جاویدان و از بی‌مرگان حماسهٔ ملی است. فرجام پهلوانان و قهرمانان دیگر حماسه به گونه‌ای بر ما هویداست و تنها زال به عنوان «پدر حماسهٔ ملی» نامیر است و او تجلی زمان است و هماهنگ با آن.

منابع

ابن الاثیر (۱۹۶۵)، *الکامل فی التاریخ*، دارصادر- داربیروت للطباعة والنشر، بیروت؛
 ابن البلخی (۱۳۳۳)، *فارس‌نامه*، تصحیح گای. لیسترانج و رینولد ان نیکلسون،
 دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران؛
 اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۹)، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، مؤسسه

است که او از بی‌مرگان حماسه باقی بماند، حتی بعد از دورهٔ پهلوانی.

در منظومهٔ حماسی *فرامرزننامه* (ص ۴۳۱، ۴۵۰)، زال همچنان در بند بهمن می‌ماند و ماجرا با مرگ فرامرز پایان می‌پذیرد.

سخن پایانی

در نظر عوام نیز سام، زال و رستم به نحوی از جاودانان هستند. هر سه نظر کرده و کمر بستهٔ امام علی (ع) می‌باشند و هیچ کس نتوانسته است پشت آنان را به خاک برساند. هر کجا مدفون باشند، اجسادشان صحیح و سالم است. گرز و سپر و کلاه‌خودشان در برابر آنان قرار دارد، مثل کسی که در خواب است تا روزی که حضرت مهدی (عج) قیام کند، هر سه در رکاب آن حضرت (عج) خواهند بود (انجوی، ۱۳۶۳: ۲۰۹).

همچنین، در ماجرای شخصی که توسط ماری به غاری هدایت می‌شود، او در غار شخص خوابیده‌ای می‌بیند که سپر و گرز و خودش را زیر سر گذاشته و دورتادور غار هم عده‌ای با لباس رزم خوابیده‌اند. مرد بر بالای سر پهلوان کتیبه‌ای می‌بیند که بر بالای آن نوشته شده است:

منم زال پهلوان، زال سیمرغ و اطرافیان من همسنگران و
 سربازان من‌اند و ما برای همیشه اینجا خوابیده‌ایم (همان: ۲۱۰).

به هر حال، شخصیت بهمن چون ویرانگر بنیاد و خاستگاه حماسه است، به لحاظ حماسی، عنصری منفی به شمار می‌آید. وقتی اسفندیار در آخرین لحظات عمر خود بهمن را به رستم می‌سپارد تا بر باددهندهٔ دودمان حماسه در آغوش او پرورش یابد زواره، برادر رستم، این موضوع را درمی‌یابد و رستم را از این امر برحذر می‌دارد:

که گر پروری بچّه نره شیر
 شود تیز دندان و گردد دلیر
 چو سر برکشد زود جوید شکار

- دلستان، چاپ پنجم، تهران؛
انجوی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۳)، *فردوسی نامه - مردم و شاهنامه*، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران؛
- ایران‌شاه ابن ابی‌الخیر** (۱۳۷۷)، *کوشش‌نامه*، به کوشش جلال متینی، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران؛
- _____ (۱۳۷۰)، *بهمین‌نامه*، ویراسته رحیم عقیقی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران؛
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد** (۱۳۵۳)، *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، انتشارات زوار، چاپ دوم، تهران؛
- بندهشن** (۱۳۸۰)، *فرنیغ دادگی*، گزارنده مهرداد بهار، انتشارات توس، چاپ دوم، تهران؛
- تاریخ سیستان** (۱۳۱۴)، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، به همت محمد رضانی، مؤسسه خاور، تهران؛
- ثعالی، حسین بن محمد** (۱۳۷۲)، *شاهنامه کهن*، ترجمه سیدمحمد روحانی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ اول، مشهد؛
- خواندمیر** (۱۳۶۲)، *حبیب‌السیب*، زیر نظر دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات کتابفروشی خیام، چاپ سوم، تهران؛
- دولت‌آبادی، هوشنگ** (۱۳۷۹)، *جای پای زروان*، نشر نی، چاپ اول، تهران؛
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود** (۱۳۶۴)، *اخبار الطوال*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، چاپ اول، تهران؛
- زفر، آر. سی.** (۱۳۷۴)، *زروان یا معمای زرتشتی‌گری*، ترجمه دکتر محمد تیموری، انتشارات فکر روز، چاپ اول، تهران؛
- سرکاراتی، بهمن** (۱۳۵۵)، «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای؟»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال دوازدهم، شماره دوم؛
- صفا، ذبیح‌الله** (۱۳۸۳)، *حماسه‌سرایی در ایران*، انتشارات فردوس، چاپ سوم، تهران؛
- طبری، محمد بن جریر** (۱۳۵۲)، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، تهران؛
- طرسوسی، محمد بن حسن** (۱۳۵۶)، *داراب‌نامه*، به کوشش ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران؛
- فرامرزی‌نامه** (۱۳۲۴ق)، به کوشش رستم پسر بهرام بن سروش تفتی، چاپ سنگی، فیض‌رسان، بمبئی؛
- فردوسی، ابوالقاسم** (۱۳۷۳)، *شاهنامه*، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ اول، تهران؛
- گریستن سن، آرتور** (۱۳۷۳)، *کیانیان*، ترجمه ذبیح‌الله صفا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، تهران؛
- گردیزی، ابوسعید** (۱۳۴۷)، *زین‌الانخبار*، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
- گورین، ویلفردال و دیگران** (۱۳۷۷)، *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن‌خواه، انتشارات اطلاعات، چاپ سوم، تهران؛
- مجم‌التواریخ و التخصص**، (بی‌تا) تصحیح ملک‌الشعراى بهار، به همت محمد رمضان، کلاله خاور، چاپ دوم؛
- مختاری، محمد** (۱۳۶۹)، *اسطوره زال*، انتشارات آگاه، چاپ اول، تهران؛
- المسعودی** (۱۹۴۸)، *مروج الذهب*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، لطیعة الثانية، مطبعة السعادة؛
- همدانی، محمد بن محمود** (۱۳۷۵)، *عجایب‌نامه*، ویرایش جعفر مدرس صادقی، نشر مرکز، چاپ اول، تهران؛
- یشتها** (۱۳۵۶)، گزارش ابراهیم پورداوود، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران. ■